**راهنمایی پرسنده حیران**

**دربارۀ مسأله**

شنیدن یا نشنیدن مردگان

**به قلم:**

**سید توحید قریشی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شنیدن یا نشنیدن مردگان |
| **به قلم:**  | سید توحید قریشی |
| **موضوع:** | عقاید (کلام) - مجموعه عقاید اسلامی - معاد (حیات بعد از مرگ و قیامت) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آذر (قوس) 1396 ه‍ .ش - ربيع الاول 1439 ه‍ .ق |
| **منبع:**  | سایت امت www.umatfa.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc493624268)

[مقدمه 1](#_Toc493624269)

[اقسام سماع موتى 2](#_Toc493624270)

[سماع اموات را به دو صورت می‌توان تصور نمود: 2](#_Toc493624271)

[صورت اول: سماع کلی 2](#_Toc493624272)

[صورت دوم: سماع جزیی 6](#_Toc493624273)

[دلایل منکرین سماع اموات 9](#_Toc493624274)

[دلیل اول: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ٢٢﴾، ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ...﴾ 9](#_Toc493624275)

[دلیل دوم: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ ...﴾ 13](#_Toc493624276)

[دلیل سوم: حدیث چاه بدر 18](#_Toc493624277)

[روایت اول: از ابن عمر ب 18](#_Toc493624278)

[روایت دوم: از ابی طلحه س 19](#_Toc493624279)

[وجه استدلال از این حدیث به دو شکل می‌باشد: 20](#_Toc493624280)

[اشارۀ ضمنی اصحاب به مسألۀ عدم سماع اموات 21](#_Toc493624281)

[تصریح اصحاب به عدم سماع اموات 22](#_Toc493624282)

[دلیل چهارم: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةٌ سَيَّاحِينَ فِي الأَرْضِ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ» 25](#_Toc493624283)

[استدلالات قایلین به سماع اموات و جواب به آن‌ها 25](#_Toc493624284)

[اول: حدیث چاه بدر 25](#_Toc493624285)

[دوم: حدیث «إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، إِنَّهُ لَيَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ إِذَا انْصَرَفُوا» 26](#_Toc493624286)

[سوم: جواز و استحباب سلام‌دادن به مردگان در قبور 28](#_Toc493624287)

[حتماً برای خواننده محترم سؤال خواهد بود که اگر مرده نمی‌شنود، پس چرا به او سلام می‌دهیم و هدف از این سلامی که مخاطب آن را نمی‌شنود چیست؟ در جواب می‌گوییم: 31](#_Toc493624288)

[چهارم: حدیث «إِنَّ المَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» 34](#_Toc493624289)

[استدلال به احادیث دیگر 38](#_Toc493624290)

[نتیجه‌گیری 41](#_Toc493624291)

[مناجات 42](#_Toc493624292)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمد لله مالك الملك، المنزه عن الجور، والمتكبر عن الظلم، المنفرد بالبقاء، السامع لكل شكوى والكاشف لكل بلوى والصلاة والسلام على من بُعث بالدلائل الواضحة والحجج القاطعة، بشيراً ونذيراً وداعياً إلى الله بإذنه وسراجاً منيراً وعلى آله وصحبه أجمعين. وبعد:

چندی است میان برخی از اهل دین درباره‌ی مسأله‌ی سماع اموات (شنیدن مردگان یا عدم آن) بحث‌ها و مجادلاتی در جریان است که بنده بعد از اطلاع از محتوای این مجادلات متوجه شدم که این مسأله از تمام ابعاد آن نه برای مؤیدان سماع اموات و نه منکران آن روشن نبوده است و دو طرف در برخی جوانب محق و از برخی جوانب این بحث غافل بوده‌اند، برخی برادران نیز به این بنده‌ی حقیر مراجعه کردند و از دلایلی که دو طرف مطرح کرده بودند اظهار سردرگمی نمودند. از این رو بر آن شدم که رساله‌ی مختصر و مفیدی (بإذن الله) در این باره بنویسم و این مسأله را با بررسی جوانب آن روشن و واضح نمایم و بالله التوفیق.

اقسام سماع موتى

تقسیم سماع اموات به سماع کلی و سماع جزئی و اتفاق علماء در حکم قسم اول و اختلاف‌شان در قسم دوم:

اولین و مهم‌ترین مسأله‌ای که توجه مرا به خود جلب کرد این بود که دو طرف از تقسیم‌بندی فوق و فرق آراء علماء در این دو قسم غافل هستند و این‌هم شرح موضوع:

سماع اموات را به دو صورت می‌توان تصور نمود:

صورت اول: سماع کلی

صورت اول: که تصوری خرافی و شرکی می‌باشد، این است که انسان گمان کند که مرده تمام صداهای دور و نزدیک را می‌شنود و هرکس در هرگوشه‌ای از زمین سخنی بگوید یا ندایی سر دهد مرده آن را می‌شنود و یا اینکه اگر افراد زیادی در کنار قبر او جمع شوند و همه‌شان هم‌زمان سخن بگویند و هریک به زبان خود؛ یکی به تالشی و دیگری به ترکی و یکی به کردی و دیگری به عربی یا انگلیسی یا روسی و فرانسوی و... حرفی بزند و موضوع سخن هریک با دیگری نیز فرق داشته باشد این مرده همه را می‌شنود و همه‌ی سخنان را به تمامی زبان‌ها درک می‌کند و می‌فهمد!!!

علمای اسلام بر بطلان این تصور و عدم چنین سماعی متفق القول‌اند و هیچ عالمی بلکه هیچ مسلمانی که بویی از دین و توحید برده باشد و بلکه هیچ عاقلی که ذره‌ای از نعمت عقل بهره‌مند باشد نگفته است و نمی‌گوید که مرده چنین قدرت شنوایی مطلق و کلی دارد و همه‌ی علما و عقلا و مسلمین با چنین عقیده‌ی جاهلی و خرافی مخالفند. زیرا تنها الله ﻷ است که عالم به تمامی احوال و سمیع تمامی اصوات و دانای تمامی لغات علی رغم تنوع حاجات اصحاب اصوات می‌باشد و هیچ‌کسی در این صفت و یا دیگر صفاتش شبیه و شریک و مثل و مانند او نیست و نمی‌تواند باشد:

﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ٤﴾. «و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ٢٠﴾. «تنها خدا شنوا و بینا است».

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ١١﴾: «هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند) و او شنوا و بینا است».

شنوای مطلق و سمیع کل، تنها اوست و غیر او چه زنده و چه مرده سماع کلی و مطلق ندارند. حتی اشرف مخلوقات حضرت محمد ج وقتی زنده هم بود (چه برسد بعد از موت) اگر دو کس هم‌زمان با ایشان سخن می‌گفتند قادر به درک هم‌زمان سخن هردو نبود و اصحاب نزد ایشان به نوبت سخن می‌گفتند و هرگز چنین اتفاقی نیفتاده است که ده‌ها یا صدها تن از مردم یا اصحابش با او هم‌زمان سخن بگویند و گمان کنند که ایشان سخن همگان را یکجا می‌شنود و درک می‌کند!!! و وقتی در مدینه بود صدای مردم مکه را نمی‌شنید و یا وقتی در مکه یا در سفر بود صدای اصحابش را در مدینه نمی‌شنید و اگر کسانی توطئه‌ای علیه ایشان می‌چیدند و علیه ایشان سخن می‌گفتند خبردار نمی‌شد، مگر اینکه الله تعالی بر او وحی می‌کرد.

در قرآن می‌خوانیم که وقتی خداوند روز قیامت از پیامبران درباره‌ی رفتار امت‌شان بعد از فوت پیامبران‌شان می‌پرسد آنان اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند:

﴿۞يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ١٠٩﴾ [المائدة: 109].

«آن روزی (را خاطرنشان ساز) که خداوند پیغمبران را (در پیشگاه خود) گرد می‌آورد و بدیشان می‌گوید: به (دعوت) شما چه پاسخی داده شده است؟ می‌گویند: ما را هیچ‌گونه آگاهی و دانشی نیست تنها تو هستی که از تمام خفایا آگاه هستی».

و چند آیه بعد از زبان عیسی ÷ نقل می‌کند که ایشان در روز قیامت از رفتار امتش بعد از خود اظهار بی‌اطلاعی می‌کند:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ١١٧﴾ [المائدة: 117].

«من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای (و اعمال و افکارشان را پاییده‌ای) و تو بر هرچیزی مطلع هستی».

و در حدیث صحیحی که امام بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده‌اند می‌خوانیم که: «أَلاَ وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لاَ تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ العَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ١١٧﴾ [المائدة: 117] فَيُقَالُ: إِنَّ هَؤُلاَءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ».[[1]](#footnote-1)

«هان! مردانی از امتم آورده می‌شوند که به سمت چپ برده می‌شوند، من می‌گویم: خداوندا! این‌ها یارانم هستند!، در جوابم گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند، در آن هنگام همانند آن بنده صالح (عیسی ÷) می‌گویم: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ١١٧﴾. «من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای (و اعمال و افکارشان را پائیده‌ای) و تو بر هر چیزی مطلع هستی»، گفته می‌شود: اینان بعد از اینکه تو از آنان جدا شدی مرتد شدند»[[2]](#footnote-2).

در این حدیث به وضوح و به روشنی آفتاب، این مطلب را می‌بینیم که پیامبر نمی‌داند که بعد از فوت او چه اتفاقی افتاده است چرا که به ایشان گفته می‌شود: «إِنَّكَ لاَ تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ»، «تو نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند» و این ثابت می‌کند که آن حضرت ج از احوالات امتش بعد از فوت‌شان خبر ندارد و نه امتش را می‌بیند و نه صدای‌شان را می‌شنود.

این دلیل صحیح و صریحی دال بر عدم آگاهی پیامبر از امور دنیا بعد از فوت می‌باشد و هیچ استدلال جدل‌آمیز و یا حدیث ضعیفی در مقابل آن یارای ایستادن ندارد!، همچنین خداوند متعال در قرآن بیان می‌کند که صالحان بعد از مرگ، ترس و غم و اندوهی ندارند:

﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ٨٨ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ﴾ [الواقعة: 88-89].

«و اما اگر (شخص محتضر) از زمره‌ی پیشگامان مقرب باشد. همین که مُرد، بهره او راحت و آسایش و گل‌های خوشبو و بهشت پرنعمت است».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ٣٠﴾ [فصلت: 30].

«کسانی که می‌گویند: پروردگارِ ما تنها الله است و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد».

حال باید پرسید که اگر این اموات صدای زندگان دنیا را بشنوند و از احوال‌شان خبردار شوند آیا راحتی و آسایش خواهند داشت؟ اگر مثلاً شخص متوفی از مشکلات خانواده‌ی خود بعد از مرگش خبردار باشد چگونه می‌تواند بدون غم و اندوه باشد؟! یا مثلاً اگر همسر متوفی با شخص دیگری ازدواج کند و آن مرده صدای گفتگوهای محبت‌آمیز و عاشقانه‌ی همسر قبلی‌اش را با شوهر جدیدش بشنود چه حالی پیدا می‌کند؟!!

فکر نمی‌کنم اثبات عدم شنوایی مردگان برای شخص عاقل، بیشتر از این نیاز به توضیح داشته باشد و این ورقات{صفحات} محدود، گنجایش توضیح بیش از این ندارد و عاقلان را یک اشارت بس است!

\*\*\*

صورت دوم: سماع جزیی

صورت دوم: اینکه آیا مرده سماع جزیی و شنوایی اندک دارد و مثلاً سلام زائر قبر را می‌شنود یا نه؟ اگر کسی نزد قبر قرآن بخواند آیا مرده داخل قبر می‌شنود یا نه؟ در این نوع سماع جزیی میان علما اختلاف وجود دارد و عده‌ای به وقوع این سماع معتقد بوده‌اند و برخی این نوع سماع را نیز از مرده منتفی می‌دانند.

برخی برادران موحد گمان می‌کنند همانطور که اعتقاد به سماع کلی اموات خرافه و شرک است اعتقاد به سماع جزیی نیز همین حکم را دارد و همانطور که علما بر عدم سماع کلی اجماع دارند بر عدم سماع جزیی نیز اجماع دارند و این تصوری اشتباه است. اگر کسی منکر سماع کلی باشد اما به سماع جزیی معتقد باشد نباید به شرک و ضلالت منسوب گردد چون سماع جزیی برخلاف سماع کلی، مسأله‌ای فقهی و فرعی و اختلافی است نه عقیدتی و اصولی و اجماعی و علما دراین باره دو رأی دارند و هریک دلایلی ارائه می‌دهند.

 برخی از دینداران هستند که وقتی در کتب برخی علماء مطالب مربوط به تأیید سماع جزیی را می‌خوانند گمان می‌کنند که این علماء سماع کلی و مطلق مردگان را نیز قبول دارند!!! و این تصوری بس خطا و غلط است. اگر زید از عمرو بپرسد که آیا حسن شنوا است و او در جواب بگوید: بله، آیا زید باید گمان کند که منظور عمرو از شنوا بودن حسن این است که جناب حسن تمام صداهای مردم در هرگوشه‌ی زمین که باشند را می‌شنود؟؟!!! آیا تو ای خواننده‌ی محترم! آیا شنوا هستی؟ در جواب خواهی گفت: بله! باز می‌پرسم: آیا صدای مردمی که کیلومترها از تو دورند را می‌شنوی؟ در جواب خواهی گفت: نه. پس وقتی که تو می‌گویی من شنوا هستم منظورت این است که مانند یک انسان معمولی تا چند متر اطرافت را می‌شنوی (اگر خواب نباشی یا حواست پرت نباشد و یا مانعی دیگر نباشد) نه اینکه هرصدایی را در هرفاصله‌ای و در هرشرایطی می‌شنوی!!

علمایی هم که سماع اموات را تأیید کرده‌اند منظورشان سماع جزیی است به همان اندازه‌ای که یک انسان زنده صداهای چند متر اطرافش را می‌شنود و بلکه بسیار کمتر و محدودتر از آن[[3]](#footnote-3).

بعد از شرح این تقسیم‌بندی حال به این مطلب می‌پردازیم که: دلایل طرفین در مسأله‌ی سماع جزیی اموات چیست و نظر صحیح آن کدامست؟

\*\*\*

دلایل منکرین سماع اموات**[[4]](#footnote-4)**

هرچند برخی دلایلی را که در بحث سماع کلی ذکر شد می‌توان بر سماع جزیی نیز تعمیم داد اما علاوه بر آن‌ها، منکرین سماع اموات در اثبات عدم شنوایی اموات ادله‌ی دیگری نیز ارائه می‌دهند:

دلیل اول: **﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ٢٢﴾**، **﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ...﴾**

الف: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ٢٢﴾ [فاطر: 22]. «و تو نمی‌توانی مردگان آرمیده در گورها را شنوا گردانی».

باء: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٨٠﴾ [النمل: 80]. «بی‌گمان تو نمی‌توانی مردگان را شنوا بگردانی و ندای (دعوت خود) را به گوش کران برسانی، وقتی که (به حق) پشت می‌کنند و (از آن) می‌گریزند».

معتقدین به سماع اموات، در جواب گفته‌اند که این دو آیه مجاز هستند و مقصود از «ٱلۡمَوۡتَىٰ: مردگان» و «مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ: مردگان در قبور» مردگان حقیقی گورستان نیستند بلکه منظور کفار زنده هستند که به مردگان تشبیه شده‌اند و در نتیجه آیات مذکور را باید چنین ترجمه کرد: الف: «و تو نمی‌توانی (پند و اندرز آسمانی را به دل دلمردگان فرو بری، همانگونه که نمی‌توانی) مردگان آرمیده در گورها را شنوا گردانی» [فاطر: 22]: «و بی‌گمان تو نمی‌توانی مرده‌دلان (زنده نما) را شنوا بگردانی». [نمل: 80].

در جواب آن‌ها می‌گوییم: هرکس در این دو آیه تدبر کند و سیاق آن دو را بررسی کنید تردیدی نخواهد داشت که این سخن‌شان درست است و مفسرین نیز همینطور تفسیر کرده‌اند، اما با این وجود باز این مطلب مانع استدلال منکرین سماع نیست؛ چون از آنجایی که مردگان گورستان حقیقتاً نمی‌شنوند و این حقیقت نزد مخاطبان قرآن معروف بوده است الله تعالی کفار زنده را در عدم شنیدن ندای حق بدانان تشبیه کرده است. بنابراین این تشبیه می‌دهد که «مشبه به» یعنی مردگان در قبور نمی‌شنوند.

همانطور که وقتی زید را در شجاعت به شیر تشبیه می‌کنی و می‌گویی زید مثل شیر است این تشبیه دلالت بر آن دارد که خود شیر شجاع است بلکه شجاعتش از زید هم بیشتر است و برای همین زید به آن تشبیه شده است. هرچند در این مثال منظور و مقصود کلام، سخن گفتن از خود شیر نیست و درباره‌ی زید سخن می‌گوید. همین‌طور این دو آیه هرچند درباره‌ی کفار زنده سخن می‌گوید و آن‌ها را به مردگان قبرستان تشبیه می‌کند، اما این نافی آن نیست که مردگان نمی‌شنوند و هرشخص عاقلی از تشبیه کفار زنده که ندای حق را نمی‌شنوند به مردگان در قبور، این مطلب را می‌فهمد که این‌ها نیز ناشنوا و بلکه ناشنواتر از آن‌ها هستند.

بنابراین از این توضیحات نتیجه می‌گیریم که مردگان نمی‌شنوند و در آیات مذکور ناشنوایی قلوب مرده و مهرخورده‌ی کفار به[[5]](#footnote-5) ناشنوایی مردگان تشبیه شده است.

وقتی مخالفان این استدلال را ملاحظه کرده‌اند چاره‌ای نداشته‌اند که اقرار کنند که در این آیه سماع مردگان در قبور نفی شده است اما قیدی به آن اضافه کرده‌اند و گفته‌اند که منظور «سماع مفید» است! و گفته‌اند که آیات مذکور مطلقاً سماع را از کفار و مردگان نفی نکرده است بلکه سماع مفید و نافع را از آن دو نفی نموده است، به عبارت دیگر به گفته‌ی آنان: کفار ندای حق را می‌شوند، اما فایده و نفعی از آن نمی‌برند و موجب هدایت‌شان نمی‌شود و مردگان در قبور نیز اصوات را می‌شنوند اما فایده و نفعی نمی‌برند!

اما این قید قابل پذیرش نیست، چرا که در ادامه‌ی آیه می‌گوید: ﴿وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٨٠﴾: «و نمی‌توانی صدا را به گوش‌کران برسانی، هنگامی که روی برمی‌گردانند و می‌روند»، می‌بینیم که الله تعالی کفار را به کران نیز تشبیه نموده است آیا اینجا نیز معنی تشبیه این است که کران می‌شنوند، اما از آن فایده و نفعی نمی‌برند؟!، یا اینکه معنایش این است که کران مطلقا نمی‌شوند؟

و نیز این قید، مؤیدین سماع اموات را گرفتار تناقض کرده است و به بن بست می‌کشاند، چرا که آن‌ها با استناد به احادیثی - که ضعیف هستند - معتقدند که مرده از سلام شخص زائر قبر خوشحال می‌شود و جواب سلام او را هم می‌دهد- و کسانی که خرافاتی‌ترند گمان می‌کنند مرده برایشان دعا هم می‌کند!! - و این یعنی فایده بردن از سماع در حالی که آن‌ها با اضافه کردن قید «مفید و نافع» فایده بردن مرده از سماعش را منکر شده‌اند و این تناقضی عجیب است!!

در تفاسیر مأثور نیز قول منکرین سماع اموات تأیید شده است، مفسر شهیر ابن جریر طبری (310-224) در تفسیر این آیه می‌گوید: «هذا مثل معناه: فإنك لا تقدر أن تفهم هؤلاء المشركين، الذين قد ختم الله على أسماعهم، فسلبهم فهم ما يُتلى عليهم من مواعظ تنزيله، كما لا تقدر أن تفهم الموتى الذين قد سلبهم الله أسماعهم، بأن تجعل لهم أسماعًا. وقوله: ﴿وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ﴾ يقول: وكما لا تقدر أن تُسمع الصمّ الذين قد سلبوا السمع - الدعاء، إذا هم ولوا عنك مدبرين، كذلك لا تقدر أن توفق هولاء الذين قد سلبهم الله فهم آيات كتابه، لسماع ذلك وفهمه».

«این مثالی است که معنایش چنین است: تو نمی‌توانی این مشرکین را بفهمانی، مشرکینی که الله بر گوش‌شان مهر زده است و فهم نصایحی که از قرآن بر آن‌ها تلاوت می‌شود را از آنان سلب کرده است همانگونه که نمی‌توانی مردگانی را که الله تعالی شنوایی‌شان را از آن‌ها سلب کرده است بفهمانی و آن‌ها را شنوا گردانی و این فرموده‌ی باری تعالی ﴿وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ﴾، «و نمی‌توانی صدا را به گوش‌کران برسانی» یعنی: و همانطور که نمی‌توانی صدا را به کرانی که از شنوایی محروم شده‌اند بشنوانی - هنگامی که روی برمی‌گردانند و می‌روند - به همین ترتیب نمی‌توانی اینانی را که الله تعالی فهم آیات کتابش را از آنان سلب نموده است قادر به شنیدن و فهم آن گردانی».

سپس ایشان با اسناد صحیحی از قتاده (مفسر تابعی) روایت می‌کند که او گفته است: «هذا مثل ضربه الله للكافر، فكما لا يسمع الميت الدعاء، كذلك لا يسمع الكافر، ﴿وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٨٠﴾ يقول: لو أن أصمَّ ولى مدبرا ثم ناديته لم يسمع، كذلك الكافر لا يسمع، ولا ينتفع بما يسمع».

«این مثالی است که الله تعالی درباره‌ی کافر زده است، همانطور که مرده ندا را نمی‌شنود، کافر نیز نمی‌شنود، ﴿وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٨٠﴾ یعنی: اگر یک ناشنوا و کر پشت کرده و برود و سپس او را صدا کنی نمی‌شنود همینطور کافر نیز نمی‌شنود و از آنچه شنیده نفع نمی‌برد».

و فهم و برداشت سیده عائشه ل و عمر س و دیگر صحابه از آیات مذکور نیز همینگونه بوده است و در ادامه این نکته را شرح خواهیم داد.

دلیل دوم: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ ...﴾

این فرموده‌ی الله تعالی: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ١٤﴾ [فاطر: 13-14].

«و بجز او کسانی که به فریاد می‌خوانید (و پرستش می‌نمایید) حتی مالکیت و حاکمیت پوسته‌ی نازک خرمایی را ندارند. اگر آن‌ها را (برای حل مشکلات و رفع گرفتاری‌های خود) به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند و (به فرض) اگر هم بشنوند، توانایی پاسخگویی به شما را ندارند و (گذشته از این) در روز قیامت انبازگری و شرک‌ورزی شما را رد می‌کنند و هیچ‌کسی همچون (خداوند) آگاه، تو را باخبر نمی‌سازد».

این آیه صراحتاً شنوایی را از کسانی که مشرکین آن‌ها را - به جز الله - به فریاد می‌خواندند نفی نموده است و این معبودان مشرکین عبارتند از اولیاء و صالحین و بندگان مقربی که مشرکین تمثال و مجسمه آن‌ها را می‌ساختند تا نماد آنان باشد و این مجسمه‌ها و بت‌ها را نه به خاطر ذات خودشان بلکه به نیت ارواحی که این بت‌ها نماد آنان بودند می‌پرستیدند. همانطور که در سوره‌ی نوح می‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا٢٣﴾ [نوح: 23].

«به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید، و وَدّ، سُواع، یعوق، و نَسر را رها نسازید».

در تفسیر مأثور از ابن عباس و دیگر سلف نقل است که اینان (وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق، و نَسر) نام‌های مردانی صالح از قوم نوح بودند که وقتی مردند شیطان به قوم‌شان القا نمود که در محل عبادت آن صالحان عابد و زاهد نقاشی چهره‌ی آنان و مجسمه‌شان را به یادگار بگذارند و در وهله‌ی اول این تمثال‌ها را نمی‌پرستیدند اما با گذشت زمان و فراموش شدن علم در نسل‌های بعدی پرستیده شدند. این مطلب را امام بخاری از ابن‌عباس ب و دیگر محدثین روایت نموده‌اند.[[6]](#footnote-6)

همچنین امام بخاری از ابن عباس در تفسیر ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ١٩﴾ [النجم: 19]: «آیا چنین می‌بینید (و اینگونه معتقدید) که لات و عزی ...»، چنین روایت می‌کند که ایشان گفته‌اند: «كَانَ اللَّاتُ رَجُلًا يَلُتُّ سَوِيقَ الحَاجِّ»: لات نام مردی بود که برای حاجیان حلوا تهیه می‌کرد.[[7]](#footnote-7)

یعنی لات نام انسان خیّری بوده است که حجاج بیت الله را اطعام می‌کرده است[[8]](#footnote-8) و بعد از مرگش مردم تمثالی را از او می‌سازند تا نماد و یادگار او باشد و کم کم آن تمثال را می‌پرستند و در برخی روایات نیز آمده است که بعد از مرگ او بر قبرش اعتکاف کردند و آن را پرستیدند.

همچنین این آیه که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند».

این آیه صراحتاً نشان می‌دهد که مشرکین صالحان را می‌پرستیده‌اند و برای همین آن‌ها را وسیله و واسطه‌ی بین خود و خدا قرار داده بودند و می‌گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾: «ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند» و با این توهم که آن‌ها ندایشان را می‌شنوند و نزد خدا شفاعت‌شان می‌کنند و توانایی حاجت روایی و مشکل گشایی دارند به فریادشان می‌خواندند و الا هیچ عاقلی درباره‌ی سنگ و چوب نمی‌گوید که این بت بی‌جان و مجسمه‌ای که از سنگ و چوب ساخته‌ام مرا به خدا نزدیک می‌کند!!

یا این آیه که می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا٥٧﴾ [الإسراء: 57].

«آن کسانی را که به فریاد می‌خوانند (و خداگونه‌های‌شان می‌دانند) آنان که از همه مقربترند (به درگاه یزدان، همچون عیسی و عُزَیر و فرشتگان) برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند (که طاعات و عبادات است) و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند. چرا که عذاب پروردگارت (چنان شدید است که) باید از آن خویشتن را دور و برحذر داشت».

می‌بینیم که این آیه معبودان مشرکین را توصیف کرده است و می‌گوید که این معبودان خود به خدای‌شان می‌جویند و به رحمت او امیدوار و از عذاب او ترسانند. آیا خداوند حکیم در این آیه با این عبارت در حال توصیف بتان سنگی و چوبی است؟! کلا و حاشا! مگر بت سنگی و چوبی به خدا تقرب می‌جوید و به رحمتش امیدوار و از عذابش ترسان است؟! بی‌شک همانطور که تمام مفسران گفته‌اند (و به خاطر محدودیت این رساله از نقل قول آن‌ها معذورم) این آیه آن دسته از معبودان مشرکین را توصیف می‌کند که دارای روح بوده و صالح و عابد و مقرب درگاه الهی بوده‌اند، همانند عیسی و مریم که معبود نصرانیان است و یا ملائکه که معبود مشرکین عرب بوده‌اند و یا عزیر که معبود یهودیان بوده و یا جنیان که معبود برخی از عرب بوده است و یا صالحانی چون ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر که معبود قوم نوح بودند و سپس معبود عرب شدند.

بنابراین همانطور که علمای بسیاری من جمله فخر رازی در تفسیر آیه‌ی 3 زمر و آیه‌ی 57 اسراء گفته‌اند امکان ندارد هیچ عاقلی با دست خود بتی را بتراشد و سپس بگوید این بت خالق یا معبود من است در حالی که خود می‌داند که وجود خودش از وجود آن بت اسبق است و ضمائری چون «هم» در کلمه «نعبدهم» برای عقلاء است نه غیر عقلاء نه جماداتی چون بت و صفاتی که در این آیات درباره‌ی معبودان گفته شده است نه بر بت‌های بی‌جان سنگی و چوبی بلکه بر انبیاء و صالحان و اولیاء و ملائکه صدق می‌کند و بی‌تردید اینان معبودان مشرکین بوده‌اند.

بعد از این توضیح به استدلال از آیه‌ی 14 فاطر برمی‌گردیم که می‌فرماید: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾. «اگر آن‌ها را (برای حل مشکلات و رفع گرفتاری‌های خود) به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند». پس این آیه شامل معبودانی چون انبیاء و انسان‌های صالح هم می‌شود (که بعد از فوت‌شان، جاهلان آن‌ها را به پرستش گرفته‌اند) و شنوایی آن‌ها را صراحتاً نفی نموده است. پایان این آیه مؤید دیگری بر این سخن است که نفی سماع از معبودانی چون انسان‌های صالح و انبیاء شده است چرا که در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡ﴾: «در روز قیامت انبازگری و شرک‌ورزی شما را رد می‌کنند». این معبودانی که روز قیامت برانگیخته شده‌اند و به عابدان‌شان به خاطر پرستش‌شان اعتراض می‌کنند انبیاء و ملائکه و دیگر صالحان و مقربان هستند نه بت‌های بی‌جان. همانطور که در آیات 17 فرقان و 40 و 41 سبأ و 116 مائده این مطلب (اعتراض ملائکه و انبیاء به عابدان‌شان) بیان شده است.

پس طبق آیه‌ی ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾: «اگر آن‌ها را به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند»، انسان‌های صالح بعد از فوت‌شان، نمی‌شنوند.

دلیل سوم: حدیث چاه بدر

این حدیث روایات متعددی دارد که برخی مختصر و برخی مطول(طولانی) هستند و اینجا به دو روایت اکتفا می‌کنیم:

روایت اول: از ابن عمر **ب**

ایشان می‌گوید: «وَقَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى قَلِيبِ بَدْرٍ فَقَالَ: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُمُ الآنَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»، فَذُكِرَ لِعَائِشَةَ، فَقَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّهُمُ الآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ هُوَ الحَقُّ» ثُمَّ قَرَأَتْ ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [النمل: 80] حَتَّى قَرَأَتْ الآيَة».[[9]](#footnote-9)

«پیامبر ج بر کناره چاه بدر ایستاد و فرمود: «آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده می‌داد را حق یافته‌اید؟» سپس فرمود: «آن‌ها الآن آنچه را که می‌گویم می‌شنوند»، این قصه برای عائشه ل بازگو شد، ایشان گفتند: پیامبر ج «اینگونه نگفته‌اند بلکه» فقط اینطور فرموده‌اند که: آن‌ها الآن می‌دانند که آنچه را که به آن‌ها می‌گویم حق است، سپس این آیه را تلاوت کردند: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾، بی‌گمان تو نمی‌توانی مردگان را شنوا بگردانی».

روایت دوم: از ابی طلحه **س**

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، سَمِعَ رَوْحَ بْنَ عُبَادَةَ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ، أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالعَرْصَةِ ثَلاَثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ اليَوْمَ الثَّالِثَ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: «يَا فُلاَنُ بْنَ فُلاَنٍ، وَيَا فُلاَنُ بْنَ فُلاَنٍ، أَيَسُرُّكُمْ أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟» قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لاَ أَرْوَاحَ لَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»، قَالَ قَتَادَةُ: أَحْيَاهُمُ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمْ، قَوْلَهُ تَوْبِيخًا وَتَصْغِيرًا وَنَقِيمَةً وَحَسْرَةً وَنَدَمًا».[[10]](#footnote-10)

«پیامبر ج در روز جنگ بدر دستور دادند که اجساد بیست و چهار تن از بزرگان قریش در یکی از چاه‌های کثیف بدر انداخته شود و ایشان عادت داشت که وقتی بر قومی پیروز می‌شد سه روز در آن حوالی اتراق می‌کرد، روز سوم بعد از جنگ ایشان دستور داد شترشان را بیاورند و بارش را رویش گذاشت و سپس به راه افتاد و اصحابش نیز به دنبال‌شان رفتند و باهم گفتند که حتماً کاری دارد، تا اینکه بر سرچاه بدر ایستاد و آن اجساد را با نام‌شان و نام پدرانشان ندا داد و فرمود ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان، آیا بهتر نبود که از الله و رسولش اطاعت می‌کردید؟ ما آنچه را که خدایمان به ما وعده داده بود حق دیدیم آیا شما هم آنچه را که خدایتان وعده‌تان داده بود حق یافتید؟، در این هنگام عمر س گفت: ای رسول خدا! چطور با اجسادی سخن می‌گویی که روح ندارند و بی‌جان هستند؟ رسول‌الله ج فرمودند: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست در مورد آنچه که می‌گویم شما از آنان شنواتر نیستید». قتاده (راوی این حدیث در طبقه تابعین» می‌گوید: «الله تعالی آن‌ها را زنده کرد تا سخن پیامبر را بدانان بشنواند تا توبیخ و سرزنش و تحقیر و حسرت و ندامتی برای‌شان باشد».

وجه استدلال از این حدیث به دو شکل می‌باشد:

وجه اول: در روایت اول می‌بینیم که آن حضرت ج سماع اموات چاه بدر را با کلمه «الآن» مقید کرده‌اند، مفهوم این قید این است که آن‌ها در سایر اوقات نمی‌شنوند. بنابراین این قید اشاره به این دارد که اصل در مردگان اینست که آنان نمی‌شنوند، اما الله تعالی ندای پیامبر ج را به مردگان چاه بدر در آن وقت شنواند و این خرق عادت و معجزه‌ای برای پیامبر ج بود.

ابن عطیه اندلسی (متوفای 542) در تفسیرش به نام **المحرر الوجیز في تفسیر الکتاب العزیز** در تفسیر آیه 80 نمل می‌گوید: «به نظر می‌رسد قصه‌ی بدر خرق عادتی برای محمد ج بوده است به طوریکه الله تعالی به آن مردگان ادراکی داد تا سخن ایشان را بشنوند و اگر رسول الله ج نگفته بودند که آن‌ها سخنش را شنیده‌اند این ندای ایشان و خطاب قرار دادن آن اجساد را به معنای توبیخ سائر کفاری که زنده مانده بودند و خنک‌کردن دل مؤمنین، می‌دانستیم».

وجه دوم: پیامبر ج تفکر حضرت عمر س و دیگر صحابه را مبنی بر اینکه مردگان نمی‌شنوند را منکر نشدند، برخی از صحابه به این تفکر و تصوری که در ذهن‌شان بود اشارتاً و برخی به آن صراحتاً اشاره کردند و این‌هم توضیح مطلب:

اشارۀ ضمنی اصحاب به مسألۀ عدم سماع اموات

وقتی پیامبر ج مردگان چاه قبر را مورد خطاب قرار داد برخی از اصحاب چنین گفتند: «چطور با اجسادی سخن می‌گویند که روح ندارند؟»، این سخن در روایتی از حضرت عمر و در روایت دیگری از انس با لفظ «قالوا» ذکر شده است یعنی به جمعی از اصحاب نسبت داده شده است. اگر این اصحاب قبلاً از پیامبر ج این علم - که مردگان نمی‌شنوند - را نیاموخته بودند چنین سخنی نمی‌گفتند و بر فرض هم که آن‌ها عجله کرده باشند و بدون علم اظهار نظر کرده باشند در آن صورت وظیفه‌ی تبلیغ رسالت بر پیامبر ج واجب می‌کرد که برایشان بیان کند که این اعتقادشان خطاست و اصل و ریشه‌ای در شریعت ندارد، اما در هیچ یک از روایات چنین بیان و توضیحی ندیده‌ایم و نهایت چیزی که در جواب‌شان فرمود این بود که: «شما در مورد آنچه که می‌گویم از آنان شنواتر نیستید». این عبارت همانطور که می‌بینید تقریر و تأسیس قاعده‌ای عامی و قانونی کلی درباره‌ی مردگان - به طوری که مخالف اعتقاد سابق‌شان باشد - نمی‌باشد و بلکه فقط مربوط و مخصوص به مردگان چاه بدر می‌باشد و حتی درباره‌ی آن‌ها نیز مطلق و عمومی و همیشگی نیست چرا که در روایت ابن عمر ذکر شده است که پیامبر فرمود: «آن‌ها الآن می‌شنوند»، الآن نه همیشه و شرح این نکته قبلاً گذشت. بنابراین شنوایی آن‌ها مخصوص آن لحظه بود و فقط آنچه را که پیامبر ج بدانان گفت شنیدند نه چیزی دیگر، در نتیجه این حادثه‌ای خاص و در موردی خاص بوده است و هیچ عمومیتی در آن نیست و به هیچ وجه بر این دلالت ندارد که آن‌ها همیشه و تا ابد و همه‌ی سخنانی که به آنان گفته شود را می‌شنوند!! و نیز این فرموده‌ی پیامبر ج مبنی بر شنیده شدن سخن ایشان توسط آن مردگان به هیچ وجه شامل دیگر مردگان نمی‌شود و این مطلب برای هرکس که به دیده‌ی انصاف بنگرد کاملاً واضح است و در ادامه وضوح آن بیشتر هم می‌شود.

تصریح اصحاب به عدم سماع اموات

در یکی از روایت‌های این حدیث که امام احمد در مسندش به شماره‌ی 13551 با سندی که صحیح بوده است - و با شروط امام مسلم مطابق است - روایت کرده است، عدم سماع اموات توسط اصحاب صراحتاً بیان شده است:

انس س راوی حدیث می‌گوید: «... عمر صدای ایشان را شنید و گفت: ای رسول الله! آیا بعد از گذشت سه روز آنان را صدا می‌کنی؟ آیا می‌شنوند؟ الله تعالی می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾، «بی‌گمان تو نمی‌توانی مردگان را شنوا بگردانی»، پیامبر فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست شما در مورد آنچه که می‌گویم از آن‌ها شنواتر نیستید، اما آن‌ها نمی‌توانند جواب دهند...».

در اینجا عمر س صراحتاً عنوان می‌کند که آیه‌ی مذکور علت اصلی سؤال کردن ایشان از پیامبر است و آن‌ها از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که مردگان چاه بدر نیز مانند سایر مردگان نمی‌شنوند و برای همین از اقدام پیامبر تعجب نمودند و صراحتاً این برداشت‌شان را با ایشان در میان نهادند.

بنابراین معلوم می‌شود که پیامبر ج برداشت صحابه - و در رأس‌شان عمر س - را از آیه‌ی مذکور مبنی بر اینکه این آیه به‌طور عموم شامل مردگان چاه بدر و دیگر مردگان می‌شود را با سکوت‌شان تأیید نمودند چرا که ایشان فهم و برداشت آن‌ها را از آیه منکر نشد و بدانان نگفت که: شما اشتباه می‌کنید و آیه را اشتباه فهمیده‌اید و این آیه سماع اموات را نفی نمی‌کند، بلکه نسبت به این فهم و برداشت‌شان از آیه سکوت کردند که به معنای تأیید آن و اقرار بدان است، اما امری را که آن‌ها درباره‌ی مردگان چاه بدر نمی‌دانستند را برایشان توضیح داد و بیان نمود که آن‌ها سخنش را حقیقتا شنیده‌اند و این امری مخصوص آنان و استثنایی از آیه است و - همانطور که قبلاً توضیح داده شد – معجزه‌ی آن حضرت ج محسوب می‌شود.

لازم به تذکر است که استدلال ام‌المؤمنین عایشه ل از آیه‌ی مذکور کاملاً شبیه استدلال عمر س از آن آیه است. بنابراین وقتی روشن شد که پیامبر ج برداشت عمر را از آیه تأیید کرده‌اند دیگر جایی برای تخطئه‌ی برداشت عایشه ل از آن آیه وجود ندارد و تنها اشتباهی که عایشه ل کرده است این است که علت خطاب مردگان توسط پیامبر و معجزه بودن آن و استثناء بودن آن از آیه برایشان روشن نبود و بدین خاطر عنوان نمودند که ابن عمر در روایت این واقعه دچار توهم شده است، ایشان نمی‌دانسته‌اند که غیر از ابن عمر دیگر اصحاب نیز این واقعه را دیده‌اند و آن‌ها نیز همانند ابن عمر شنیده شدن خطاب پیامبر از جانب مردگان را روایت می‌کنند و از این رو روایت ابن عمر را رد کردند و الا اگر روایت دیگر اصحاب را می‌شنیدند به معجزه بودن و استثنایی بودن آن واقعه اقرار می‌کردند. از خواننده‌ی عاقل پوشیده نیست که رد کردن روایت توسط حضرت عایشه ل، خود نشان از اطمینان قطعی ام‌المؤمنین از این مطلب دارد که آیه‌ی 91 سوره‌ی نمل بر عدم سماع اموات دلالت دارد.

بنابراین توضیحات ثابت می‌شود که حادثه‌ی مذکور و آیه‌ی 80 سوره‌ی نمل دلیل صریح بر عدم سماع اموات می‌باشد و این مطلب در استدلال حضرت عمر س از این آیه و اقرار پیامبر ج و نیز استدلال حضرت عایشه ل از آیه‌ی مذکور ملاحظه می‌شود پس دیگر برای احدی جایز نیست که به اقوال مخالفینی که قائل به سماع اموات هستند - و استدلال به آیه‌ی مذکور را برای اثبات عدم سماع اموات زیرسؤال می‌برند - توجهی کند چرا که سخن آنان مخالف قرآنی است که رسول الله ج مبین آن بوده است.

نکته: اگر نگوییم که اصحاب رسول الله ج بر عدم سماع اموات اجماع داشته‌اند حداقل باید به این معترف باشیم که این مسأله‌ای اختلافی میان آن‌ها بوده است و کسانی چون ام‌المؤمنین عایشه ل سماع اموات را مطلقاً رد می‌کرده‌اند. از این نکته به جهالت صوفی مسلکان مرده‌پرستی (همچون محمد بن علوی مالکی در کتاب مفاهیم یجیب أن تصحح!) پی می‌بریم که با کمال وقاحت ادعا می‌کنند که مسأله‌ی شفاعت‌طلبی و یا حتی حاجت‌خواهی از مردگان مورد اتفاق گذشتگان امت و تمام مسلمین بوده است!! و با این دروغ‌های شاخدار به شعور پیروان‌شان توهین می‌کنند. مگر نه اینست که وقتی کسی شنیدن مرده را قبول نداشته باشد لاجرم ندا دادن آن‌ها و شفاعت‌طلبی یا حاجت‌خواهی از آن‌ها را هم قبول نخواهد داشت؛ چون مرده که نشنود از عرضه‌ی حاجت به او و درخواست شفاعت از او چه سود؟!! این مسأله هرچند از بحث این رساله خارج بود، اما ذکر آن را لازم دانستم تا تلنگری‌زده باشم به برخی پیروان مشایخ صوفی مسلک تا بلکه تکانی خورند و مانند مرده در دست مرده شور نباشند!!

دلیل چهارم: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةٌ سَيَّاحِينَ فِي الأَرْضِ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ»

فرموده‌ی پیامبر ج: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةٌ سَيَّاحِينَ فِي الأَرْضِ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ». (حدیث صحیح، السلسلة الصحیحة: 2853): «الله تعالی فرشتگانی گردشگر در زمین دارد که سلام امتم را به من می‌رسانند».

وجه استدلال: این حدیث صراحتاً دلالت دارد که پیامبر ج سلام مسلمین به ایشان را نمی‌شنود چرا که اگر خود سلام‌شان را می‌شنید نیازی نداشت که کسی دیگر به او برساند و این استدلال از متن حدیث واضح است پس وقتی ایشان سلام را نمی‌شنود پس به طریق اولی دیگر سخنان را نیز نمی‌شنود و در نتیجه به طریق اولی‌تر مردگان دیگر نیز سلام را نمی‌شنوند.

این حدیث مطلق است و شامل کسی که نزد قبر ایشان نیز سلام بدهد نیز می‌شود و هیچ دلیل صحیح و صریحی وجود ندارد که میان سلام نزد قبر ایشان و سلام در جاهای دیگر فرق قایل شده باشد.

استدلالات قایلین به سماع اموات و جواب به آن‌ها

همانطور که قبلاً گفتم هیچ عالم معتبری نگفته است که مرده مانند زنده و یا بیشتر از زنده و مطلقا می‌شنود، بلکه برخی بنابر استدلالاتی فقط به سماع جزیی و محدود برای مرده قایلند و این استدلالات عبارتند از:

اول: حدیث چاه بدر

 آن‌ها به این فرموده‌ی پیامبر که «آن‌ها الآن صدای مرا می‌شنوند» و این فرموده‌شان که «شما گفته‌ی مرا بهتر از آن‌ها نمی‌شنوید» استدلال می‌کنند و می‌گویند که پیامبر سماع اموات را تأیید کرده‌اند.

جواب: با توضیحاتی که قبلاً داده شد مشخص شد این حادثه فقط خاص مردگان چاه بدر و در یک لحظه خاص بوده است و ثابت شد که این حدیث دلیلی برای منکرین سماع اموات است و بیان شد که سماع آنان خرق عادت و معجزه رسول الله ج بوده است و نیازی به تکرار آن توضیحات نمی‌باشد.

دوم: حدیث «إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، إِنَّهُ لَيَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ إِذَا انْصَرَفُوا»

این حدیث «إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، إِنَّهُ لَيَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ إِذَا انْصَرَفُوا»، «مرده صدای نعلین مردم را وقتی بعد از دفنش باز می‌گردند می‌شنود».[[11]](#footnote-11)

و در روایتی دیگر چنین آمده است: «إِنَّ العَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ...»: «وقتی انسان در قبرش نهاده می‌شود و یارانش او را ترک می‌کنند و در آن حال که او صدای نعلین آن‌ها را می‌شنود، دو فرشته به نزدش می‌آیند...».[[12]](#footnote-12)

جواب: همانطور که از متن حدیث پیداست این شنوایی مخصوص وقتی است که مرده در قبر نهاده می‌شود و دو فرشته نکیر و منکر برای سؤال از او به سراغش می‌آیند و هیچگونه عمومیتی در آن نیست و موردی خاص و محدود و استثنایی هست حتی در همین حالت خاص نیز، شنوایی مرده فقط به یک امر خاص تعلق می‌گیرد نه به تمام صداهای اطراف قبر یعنی فقط صدای نعلین تشییع‌کنندگان را می‌شنود، نه مثلاً صدای سخن گفتن آن‌ها و نه صدای دیگری!

باید از معتقدین به سماع اموات پرسید که اگر بنابر ادعای شما مرده تمامی صداهای اطراف قبر را در هرزمان می‌شنود چرا رسول الله ج فقط به این مورد خاص (شنیدن صدای برخورد نعلین به زمین در هنگام بازگشت مردم) اشاره کرده است؟ باید گفت که اگر در ذهن اصحابِ ایشان، این حقیقت مستقر و مسلّم نبود که: «مرده نمی‌شنود»، ایشان این سماع خاص را عنوان نمی‌نمودند. اگر عکس این را فرض کنیم و تصور کنیم که اصحاب طبق تعالیم پیامبر ج معتقد بودند که مرده تمام صداها را می‌شنود، در آن صورت تذکر پیامبر ج در این مورد که مرده صدای نعلین را می‌شنود امری عبث و بی‌معنی می‌بود و کلا و حاشا از ایشان!

فرض کنید شما مشغول سخن گفتن با کسی هستید و حاضرین در مجلس تمام سخنانتان را می‌شنوند، اگر در این حین مخاطب به شما تذکر دهد که سایر اشخاص هم فلان جمله‌ی شما را شنیدند این کاری بی‌معنی خواهد بود!!! و شما به او خواهید گفت: آن‌ها تمام سخنان مرا می‌شنوند نه فقط این جمله مرا!!! اما اگر شما با شخصی در گوشی پچ پچ کنید و شخصی دیگر که نزدیکی شماست سخنان شما را نشنود و در میان سخنان‌تان صدایتان لحظه‌ای بلند شود آن وقت مخاطب حق دارد به شما تذکر دهد که فلانی این جمله شما را شنید.

پس با این توضیح معلوم می‌شود که چون مرده نمی‌شنود و اصحاب نیز این را می‌دانستند، اما از این مورد استثنایی بی‌خبر بودند که مرده بنا بر حکمتی صدای نعلین دفن‌کنندگان را هنگام بازگشت‌شان می‌شنود، پیامبر این استثناء را تذکر داد و از همین نوعِ بیان پیامبر روشن است که مرده دیگر صداها را و مثلاً صدای سخن گفتن مردم هنگام بازگشت از قبر را نمی‌شنود و إلا اگر پیامبر ج می‌خواست بگوید که مرده می‌شنود به طور واضح و صریح می‌فرمود: «مرده می‌شنود». اما هیچگاه پیامبر چنین چیزی را نگفته‌اند و بلکه قرآن عکس آن را صراحتاً و مطلقاً می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾.

و نیز لازم به ذکر است که عالم مردگان و جهان بعد از مرگ امری غیبی است و با خیال و ظن و گمان و نظر و قیاس نمی‌توان درباره‌ی آن چیزی گفت، بلکه باید فقط به اخبار وحی اکتفاء نمود و بدان ایمان آورد و بر وحی الهی درباره‌ی امور غیب، با قیاس و یا استقراء چیزی نمی‌توان افزود. پس مسأله‌ی سماع اموات مسأله‌ای غیبی است و وقتی رسول الله ج در پرتو وحی الهی خبر می‌دهد که مرده یک سماع خاص دارد یعنی صدای نعلین تشییع‌کنندگان در هنگام بازگشت از گورستان را می‌شنود نمی‌توان سایر اصوات را نیز بدان قیاس نمود و گفت چون این صدا را می‌شنود پس دیگر صداها را نیز همانند آن خواهد شنید! و یا از روی استقراء ناقص، خاصیت یک جزء را بر کل تعمیم داد و ادعا کرد که چون صدای نعلین میت است پس تمامی صداها مسموع اویند!

بنابراین هرچند که مرده در این حالت خاص (بعد از دفن و بازگشت مردم) نوعی شنوایی محدود و مخصوص (شنیدن صدای نعلین) دارد، اما نباید این را اصل و قاعده قرار داد و ادعا کرد که مردگان کلاً می‌شنوند، بلکه باید این را استثنایی از قاعده‌ی کلی قرار داد، همانطور که در بسیاری از علوم و مباحث علمی قواعدی کلی به اثبات می‌رسند و در عین حال برخی استثنائات جزیی نیز دارند و همانطور که در اصول فقه نیز مبحث قاعده‌ی استثناءِ اقل از اکثر یا خاص از عام مقرر گردیده است.

سوم: جواز و استحباب سلام‌دادن به مردگان در قبور

استدلال آن‌ها چنین است که می‌گویند اگر مرده سلام را نمی‌شنید سلام دادن به او درست نبود و محال و غیرمنطقی است که به کسی که سلام را نمی‌شنود سلام داده شود! ولی می‌بینیم که رسول الله ج به امتش آموخته است که وقتی به زیارت قبور می‌روند بگویند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ»؛ «سلام بر شما ای مؤمنان و مسلمانان این دیار، ما إن‌شاءالله به شما ملحق خواهیم شد، از الله برای خود و شما عافیت را خواستاریم».

به گفته‌ مؤیدین سماع اموات این سلام و خطاب و سخن گفتن که در دعای مذکور می‌بینیم، برای کسی معنا می‌دهد که می‌شنود و می‌فهمد و الا چطور پیامبر از ما می‌خواهد که به کسی که نمی‌شنود و نمی‌فهمد سلام دهیم؟!!!

**جواب:** این تنها موردی نیست که به کسی که نمی‌شنود سلام داده می‌شود، در ذیل به مواردی اشاره می‌کنیم که در آن‌ها به کسانی که نمی‌شنوند سلام داده می‌شود و مورد خطاب قرار می‌گیرند:

مورد اول: واجب است که در نماز و در تشهد به پیامبر ج سلام داده شود و نماز بدون این سلام باطل است و این کار را اصحاب آن حضرت در زمانی که ایشان زنده بود نیز انجام می‌دادند و در نمازهای‌شان پشت سر ایشان یا در غیاب‌شان و در خانه‌های‌شان، در مسجدشان و یا در مساجد دیگر، در شهر ایشان یا مناطق دیگر به ایشان سلام می‌دادند، آیا هیچ عاقلی می‌تواند ادعا کند که آن حضرت ج این سلام‌ها را در حیات‌شان می‌شنیده است؟!، مسلماً نه! ایشان این سلام‌ها را نمی‌شنیده است. حال که ایشان وقتی در قید حیات بود این سلام را نمی‌شنید آیا بعد از وفاتش که نزد پروردگارش است می‌شنود؟ به خصوص اینکه - همانطور که قبلاً توضیح دادیم - ایشان خود فرموده‌اند که سلام بعد از وفاتش را به ایشان می‌رسانند نه اینکه خود بشنود.

مورد دوم: ما در نماز جماعت‌مان وقتی مقتدی هستیم در پایان نماز با صدای آهسته سلام می‌دهیم و نیت‌مان سلام به فرشتگان و امام جماعت و سایر مقتدیان است و این در حالی است که اینان این سلام را چون آهسته گفته می‌شود نمی‌شنوند!

مورد سوم: در سوره‌ی صافات آیات 91 و 92 می‌خوانیم که ابراهیم ÷ خطاب به بت‌های بی‌جان و ناشنوا فرمود: ﴿أَلَا تَأْكُلُونَ. مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ﴾؛ «و گفت: آیا (از غذاهای رنگارنگ) نمی‌خورید؟ شما را چه شده است که حرف نمی‌زنید؟».

آیا این سخن گفتن ابراهیم با بت‌هایی که نمی‌شنوند نامعقول و عبث است؟! و یا اینکه بت‌ها می‌شنوند؟!

ای مؤیدین سماع اموات! آیا به یکی از این دو اعتقاد مهلک (نامعقول بودن کار ابراهیم یا شنوابودن بتان) تن می‌دهید یا اینکه از استدلالات باطل‌تان دست می‌کشید؟!

مورد چهارم: ابن عمر ب روایت می‌کند که وقتی پیامبر ج هلال ماه را می‌دید چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ أَهْلِلْهُ عَلَيْنَا بِاليُمْنِ وَالإِيمَانِ وَالسَّلاَمَةِ وَالإِسْلاَمِ، رَبِّي وَرَبُّكَ الله».[[13]](#footnote-13)

می‌بینیم که در پایان دعا ماه را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «خدای من و خدای تو الله است». اینجا پیامبر با ماه سخن می‌گوید در حالی که بی‌جان است و نمی‌شنود! و در حدیث دیگری ابن عمر روایت می‌کند که پیامبر ج وقتی در سفر به شب برمی‌خورد می‌فرمود: «يَا أَرْضُ رَبِّي وَرَبُّكِ اللَّهُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكِ وَشَرِّ مَا فِيكِ، وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكِ، وَمِنْ شَرِّ مَا يَدِبُّ عَلَيْكِ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَسَدٍ وَأَسْوَدَ، وَمِنِ الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِ الْبَلَدِ، وَمِنْ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»[[14]](#footnote-14).

می‌بینیم که در ابتدای دعا، زمین را خطاب قرار داده و به او می‌گوید: ای زمین خدای من و خدای تو الله است. و این در حالیست که زمین شنوایی ندارد!

حتماً برای خواننده محترم سؤال خواهد بود که اگر مرده نمی‌شنود، پس چرا به او سلام می‌دهیم و هدف از این سلامی که مخاطب آن را نمی‌شنود چیست؟ در جواب می‌گوییم:

اولاً: ما مأمور به اتباع از رسول الله ج هستیم حتی اگر حکمت فرمایشات‌شان را ندانیم و در شریعت موارد بسیاری (همچون تعداد رکعات نماز و مناسک حج و ...) هستند که اموری تعبدی می‌باشند و حکمت‌شان برای ما معلوم نیست و بنده واقعی آن است که در برابر خدایش چون و چرا نکند.

ثانیاً: سلام دعا است و درخواست رحمت برای فرد مقابل است و در دعا لازم نیست که فردی که برایش دعا می‌کنیم دعایمان را بشنود بلکه شنیدن خداوند مجیب کافی است! مثلاً در تشهد می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّـهِ الصَّالِحِين»، «سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا». به تمام بندگان صالح سلام و درود می‌فرستیم و در واقع این دعایی است برای تمام بندگان صالح خداوند و لزومی ندارد که بندگان صالح خداوند که در هرگوشه دنیا پراکنده‌اند این سلام و دعایمان را بشنوند!

ثالثاً: می‌توانیم بگوییم که علت خطاب قرار دادن کسی که نمی‌شنود در دعای زیارت قبور یا سلام به پیامبر در تشهد، «استحضار قلبی» است.

استحضار قلبی یعنی: تصور شخص مورد نظر در ذهن به‌طوری که سخنی که درباره‌ی او می‌گوییم با روح و قوت بیشتری گفته شود. توضیح اینکه وقتی می‌خواهیم درباره‌ی شخصی سخنی بگوییم اگر او را در ذهن تصور کنیم و او را مورد خطاب قرار دهیم آن سخن بیشتر از دل بر خواهد آمد و دارای روح و حیات و نیروی زیادتری خواهد بود. مثلاً کسی که در غربت است و برای مادرش دلتنگ می‌شود او را خطاب قرار داده است و با او سخن می‌گوید و مثلاً می‌گوید: ای مادر! ای عزیزتر از جانم! کجایی که دستت را ببوسم و سر در آغوشت نهم! و... در حالی که خود شخص می‌داند که مادرش این سخنان او را نمی‌شنود، اما برای ابراز احساسات چنین روشی را در پیش گرفته است و با خطاب قرار دادن او، از ته دل با او سخن می‌گوید و این برای او بسیار آرامش بخشتر از آن خواهند بود که به صیغه‌ی شخص غایب درباره‌ی او سخن گفته و بگوید: دلم برای مادرم تنگ شده است و ای کاش می‌توانستم در کنارش باشم و او را در آغوش بگیرم! ... یا کسی که در غربت برای وطن و زادگاهش دلتنگ است، وطنش را خطاب قرار می‌دهد و با آن سخن می‌گوید در حالی که خود می‌داند وطن شیئ بی‌جان است و شنیدن و ادراک ندارد، ولی با این حال می‌گوید: ای وطن! ای خاکت سرمه‌ی چشمانم! ای تمام امید و آرزویم! یادش بخیر روزگاری را که قدم بر شانه‌هایت می‌نهادم و...!!! و هر کسی این نوع روش «استحضار قلبی» و خطاب قرار دادن اشیاء بی‌جان یا ناشنوا را تجربه نموده است و در هرزبانی این روش کاربرد دارد و شاعران در اشعارشان بسیاری چیزها از قبیل درختان و گل‌ها و کوه‌ها و دریاها و نسیم و باد و بلبل و... را خطاب قرار می‌دهند و بدان‌ها سلام می‌گویند و با آن‌ها سخن می‌گویند.

به خاطر همین استحضار قلبی است که مسلمان در نمازش پیامبرش را مورد خطاب قرار می‌دهد با اینکه می‌داند ایشان نمی‌شنود تا با این شهود قلبی و تصور ذهنی از ایشان و خطاب قراردادن‌شان محبت و شوق رسول‌الله ج در قلبش به جوش آید و طوری به ایشان سلام دهد که انگار در محضر ایشان است و از نزدیک با ایشان سخن می‌گوید و می‌گوید: سلام بر تو ای پیامبر! و این روش بسیار روح‌دارتر و زنده‌تر و نیرومندتر است از اینکه به صیغه‌ی غایب بگوید: سلام بر پیامبر باد! در حقیقت حکمت از این خطاب متأثر شدن خود شخص نمازگزار و برانگیختن احساسات و ایمان و محبت او به پیامبرش می‌باشد به خصوص اینکه می‌داند فرشتگان این سلام و صلواتش را به ایشان خواهند رساند.

در دعای زیارت قبور نیز مسأله‌ی استحضار قلبی مطرح است. از آنجایی که هدف و حکمت از زیارت قبور به فرموده‌ی رسول الله ج یادآوری مرگ و قبر و آخرت می‌باشد. استحضار قلبی مردگان و سخن گفتن فرضی و ذهنی با آنان در نفس زایر مؤثرتر بوده است و او را بیشتر به فضای مرگ و دنیای بعد از مرگ نزدیک می‌کند. منظور از دعای زیارت قبور و سلام دادن به مرده، در واقع دعا کردن و طلب رحمت کردن برای مردگان است و همانطور که گفتیم لازم نیست کسی که برای او دعا می‌کنیم آن را بشنود بلکه شنیدن خدایش کافی است، اما با خطاب قرار دادن او فوایدی که از استحضار قلبی حاصل می‌شود بدست خواهد آمد.

اگر به ادامه‌ی دعای زیارت قبور توجه کنیم مطلب واضح‌تر می‌شود: در ادامه‌ی دعا می‌گوییم: «إنا إن شاء الله بكم لاحقون»، «ما ان‌شاءالله به شما ملحق خواهیم شد» و در لفظ نسایی چنین آمده است که «أنتم لنا فرط ونحن لكم تبع»، «شما از ما پیشرو هستید و ما دنباله روی شما هستیم».

نکته اینجاست که مرده که دنیا و آخرت و نکیر و و منکر و عذاب و نعیم را می‌بیند چه نیاز به تذکر این مطلب دارد که «شما رفته‌اید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد»؟!، مرده بهتر از تمام زندگان این حقیقت را درک کرده است و نیازی به گفتن و تذکر کسی ندارد پس این سخن با او برای چیست؟! واضح است که این سخن نه برای فهماندن مرده و یادآوری مرگ به اوست؛ بلکه برای یادآوری مرگ توسط خود گوینده است.

مؤیدین سماع اموات چه توجیهی برای این خطاب و «یادآوری مرگ به مرده»!! می‌توانند ارائه دهند؟! این خطاب قرار دادن کاری عبث و بیهوده است مگر اینکه بگوییم منظور استحضار قلبی است تا با این خطاب، گوینده که به‌طور فرضی و ذهنی با مرده سخن می‌گوید بیشتر متأثر و متذکر شود و حال و هوای جهان بعد از مرگ را اندکی حس نماید و در فضایی ذهنی قرار گیرد به طوری که ایمانش افزایش یابد و قلبش با یاد مرگ صیقل یابد.

چهارم: حدیث «إِنَّ المَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»

 این حدیث «إِنَّ المَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»، «مرده به خاطر گریه‌ی خانواده‌اش بر او عذاب می‌بیند». بخاری و مسلم.

مخالفین می‌گویند طبق این حدیث مرده صدای گریه‌ی خانواده‌اش را می‌شنود و ناراحت می‌شود!

برای جواب به این شبهه سست و لرزان کافی است شرح امام نووی بر این حدیث را در کتاب «المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج» بخوانیم: امام نووی / در شرح این حدیث می‌گوید:

«وَاخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي هَذِهِ الْأَحَادِيثِ فَتَأَوَّلَهَا الْجُمْهُورُ عَلَى مَنْ وَصَّى بِأَنْ يُبْكَى عَلَيْهِ وَيُنَاحَ بَعْدَ مَوْتِهِ فَنُفِّذَتْ وَصِيَّتُهُ فَهَذَا يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ وَنَوْحِهِمْ لِأَنَّهُ بِسَبَبِهِ وَمَنْسُوبٌ إِلَيْهِ قَالُوا فَأَمَّا مَنْ بَكَى عَلَيْهِ أَهْلُهُ وَنَاحُوا مِنْ غَيْرِ وَصِيَّةٍ مِنْهُ فَلَا يُعَذَّبُ لِقَوْلِ اللَّـهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الأنعام: 164] قَالُوا وَكَانَ مِنْ عَادَةِ الْعَرَبِ الْوَصِيَّةُ بِذَلِكَ وَمِنْهُ قَوْلُ طَرَفَةَ بْنِ الْعَبْدِ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِذَا مِتُّ فَانْعِينِي بِمَا أَنَا أَهْلُهُ |  | وَشُقِّي عَلَيَّ الْجَيْبَ يَا ابْنَةَ مَعْبَدِ |

((قَالُوا فَخَرَجَ الْحَدِيثُ مُطْلَقًا حَمْلًا عَلَى مَا كَانَ مُعْتَادًا لَهُمْ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ مَحْمُولٌ عَلَى مَنْ أَوْصَى بِالْبُكَاءِ وَالنَّوْحِ أَوْ لَمْ يُوصِ بِتَرْكِهِمَا فَمَنْ أَوْصَى بِهِمَا أَوْ أهْمَلَ الْوَصِيَّةَ بِتَرْكِهِمَا يُعَذَّبُ بِهِمَا لِتَفْرِيطِهِ بِإِهْمَالِ الْوَصِيَّةِ بِتَرْكِهِمَا فَأَمَّا مَنْ وَصَّى بِتَرْكِهِمَا فَلَا يُعَذَّبُ بِهِمَا إِذْ لَا صُنْعَ لَهُ فِيهِمَا وَلَا تَفْرِيطَ مِنْهُ وَحَاصِلُ هَذَا الْقَوْلِ إِيجَابُ الْوَصِيَّةِ بِتَرْكِهِمَا وَمَنْ أَهْمَلَهُمَا عُذِّبَ بِهِمَا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مَعْنَى الْأَحَادِيثِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَنُوحُونَ عَلَى الْمَيِّتِ وَيَنْدُبُونَهُ بِتَعْدِيدِ شَمَائِلِهِ وَمَحَاسِنِهِ فِي زَعْمِهِمْ وَتِلْكَ الشَّمَائِلُ قَبَائِحُ فِي الشَّرْعِ يُعَذَّبُ بِهَا كَمَا كَانُوا يَقُولُونَ يَا مُؤَيِّدَ النِّسْوَانِ وَمُؤَتِّمَ الْوِلْدَانِ وَمُخَرِّبَ الْعُمْرَانِ وَمُفَرِّقَ الْأَخْدَانِ وَنَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يَرَوْنَهُ شَجَاعَةً وَفَخْرًا وَهُوَ حَرَامٌ شَرْعًا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: مَعْنَاهُ أَنَّهُ يُعَذَّبُ بِسَمَاعِهِ بُكَاءَ أَهْلِهِ وَيَرِقُّ لَهُمْ وَإِلَى هَذَا ذَهَبَ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيُّ وَغَيْرُهُ وَقَالَ الْقَاضِي عِيَاضٌ: وَهُوَ أَوْلَى الْأَقْوَالِ وَاحْتَجُّوا بِحَدِيثٍ فِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّـهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَجَرَ امْرَأَةً عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى أَبِيهَا وَقَالَ إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا بَكَى اسْتَعْبَرَ لَهُ صُوَيْحِبُهُ فَيَا عِبَادَ اللَّـهِ لَا تُعَذِّبُوا إِخْوَانَكُمْ وَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّـهُ عَنْهَا: مَعْنَى الْحَدِيثِ أَنَّ الْكَافِرَ أَوْ غَيْرَهُ مِنْ أَصْحَابِ الذُّنُوبِ يُعَذَّبُ فِي حَالِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ بِذَنْبِهِ لَا بِبُكَائِهِمْ وَالصَّحِيحُ مِنْ هَذِهِ الْأَقْوَالِ مَا قَدَّمْنَاهُ عَنِ الْجُمْهُورِ وَأَجْمَعُوا كُلُّهمْ عَلَى اخْتِلَافِ مَذَاهِبِهِمْ عَلَى أَنَّ الْـمُرَادَ بِالْبُكَاءِ هُنَا الْبُكَاءُ بِصَوْتٍ وَنِيَاحَةٍ لاَ مُجَرَّدَ دَمْعَ الْعَيْنِ...».

ترجمه: «علما درباره‌ی معنای این احادیث اختلاف ورزیده‌اند، جمهور علماء این حدیث را چنین تأویل کرده‌اند که هرکس وصیت کند که برایش بعد از مرگش گریه و زاری و نوحه‌خوانی شود و وصیتش اجرا شود چنین شخصی به خاطر گریه‌ی خانواده‌اش بر او عذاب داده می‌شود، چون این گریه به خاطر او و منسوب به اوست، این دسته از علماء گفته‌اند کسی که خانواده‌اش بدون اینکه او وصیت نموده باشد بر او گریه و نوحه‌خوانی کنند عذاب داده نمی‌شود، چون الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾: «و هیچ‌کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». این دسته گفته‌اند که عادت عرب بوده است که چنین وصیتی کنند و این بیت شعر از طَرَفَةَ بنِ العَبدِ از جمله‌ی این وصیت‌ها است که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا مت فانعيني بما أنا أهله |  | وشقي علي الجيب يا ابنة معبد |

یعنی: وقتی من مردم مرا آنچنان که شایسته آنم توصیف کن و به خاطر من گریبان پاره کن ای دختر معبد!

این علما گفته‌اند که این حدیث با توجه به این عادت عرب جاهلی، ایراد شده است».

و دسته‌ای دیگر از علماء گفته‌اند که این حدیث درباره‌ی کسی است که به گریه و نوحه وصیت کند و یا به ترک آن‌ها وصیت نکرده باشد و هرکس که به گریه و نوحه وصیت نموده باشد و یا به ترک آن دو وصیت نکرده باشد به خاطر کوتاهی و اهمال در وصیت به ترک آن دو، عذاب داده خواهد شد ولی کسی که به ترک آن‌ها وصیت نموده باشد عذاب داده نمی‌شود چرا که او مسبب آن نبوده است و کوتاهی هم نکرده است و خلاصه‌ی قول، این است که وصیت کردن به ترک گریه و نوحه واجب است و هرکس در این کوتاهی کند به خاطر گریه و نوحه‌ی بازماندگان عذاب داده خواهد شد و دسته‌ای دیگر گفته‌اند که معنی این احادیث این است که در دوران جاهلیت مردم برای میت نوحه می‌خواندند و خصوصیاتی که در نظرشان خوب بود را در وصف او بیان می‌کردند در حالی که این خصوصیات و صفات در شریعت زشت و قبیح است و به خاطر این صفات شخص عذاب داده می‌شود مثلاً در وصف مرده می‌گفتد ای طرف‌دار زنان و یتیم کننده کودکان و ویران کننده آبادانی‌ها و جدایی افکن میان دوستان و همانند این صفات مذموم که در نظر آن‌ها نشان شجاعت و افتخار بود در حالی که شرعاً حرام هستند و دسته‌ای گفته‌اند که معنای حدیث این است که مرده با شنیدن گریه‌ی خانواده‌اش ناراحت و دلتنگ و محزون می‌شود و محمد بن جریر طبری و غیر او همین نظر را دارند و قاضی عیاض گفته است که این بهترین اقوال است و این دسته برای تقویت نظرشان به این حدیث نیز استدلال کرده‌اند که: پیامبر ج زنی را از گریه برای پدرش نهی نمود و فرمود وقتی یکی از شما گریه می‌کند دوستش اشک می‌ریزد پس ای بندگان خدا! برادران‌تان را عذاب ندهید». ام المؤمنین عایشه ل گفته‌اند که معنی حدیث این است که شخص کافر و یا دیگر گناه‌کاران در حین گریه‌ی خانواده‌اش بر او عذاب داده می‌شود نه به خاطر گریه‌شان،[[15]](#footnote-15) قول صحیح از این اقوال همان است که از جمهور علماء نقل نمودیم و البته تمامی علماء علی رغم نظرات مختلف‌شان درباره‌ی این حدیث، اجماع دارند که منظور از گریه در این این‌جا گریه همراه ناله و نوحه است و نه ریزش اشک...».

می‌بینیم همانطور که امام نووی گفته است منظور از حدیث این است که در صورتی که شخص وصیت کند بعد از مرگ برایش گریه و نوحه کنند عذاب داده خواهد شد و این قول جمهور علما است و حدیث دلالت بر سماع اموات نمی‌کند و عده‌ای قلیلی حدیث را حمل بر سماع گریه کرده‌اند که قول ضعیفی است و مخالف قول جمهور و نیز مخالف دلایلی است که عدم سماع اموات را اثبات می‌کند.

استدلال به احادیث دیگر

به غیر از این چهار مورد، مؤیدین سماع اموات به احادیث دیگری نیز استدلال می‌کنند که همگی‌شان ضعیف و بی‌اعتبار هستند و به عنوان نمونه یکی از این احادیث مورد استدلال‌شان که از بقیه‌ی احادیث، ضعف کم‌تری دارد را بررسی می‌کنیم:

حدیث: از ابوهریره س روایت است که رسول ج فرمود: «ما منْ عبدٍ يمرُّ بقبرِ رجلٍ كان يعرفُهُ في الدُّنيا فسلَّمَ عليهِ إلا عرفهُ وردَّ عليهِ السلامَ»؛ «هیچ بنده‌ای نیست که از کنار قبر شخصی که او را در دنیا می‌شناخته است بگذرد و بر او سلام کند مگر اینکه آن مرده او را بشناسد و جواب سلامش را می‌دهد».

این حدیث ضعیف است: ابن جوزی (متوفی 597) در کتاب (العلل المتناهیة في الأحادیث الواهیة) می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست». و علامه البانی در سلسلة الأحادیث الضعیفة شماره‌ی 4493 این حدیث را ضعیف دانسته است[[16]](#footnote-16).

اگر از ضعف حدیث چشم‌پوشی کنیم باز می‌بینیم که این حدیث بیشتر از اینکه مؤید باورهای معتقدین به سماع اموات باشد منکر باورهای‌شان است!! چرا؟ چون این حدیث سماع اموات را هر چه بیشتر محدود و مشروط و مقید کرده است، از جمله‌ی این قیود این است که طبق این حدیث مرده سلام آن کسی را می‌شنود و درک می‌کند که او را در دنیا قبل از مرگ می‌شناخته است: «كان يعرفه في الدنيا». بنابراین معتقدین به سماع اموات طبق همین حدیثی که بدان استناد می‌کنند نباید به کسانی که هم‌عصرشان نبوده‌اند سلام کنند! یعنی طبق این حدیث اگر شخص معتقد به سماع اموات به شخصی که دویست سال پیش زندگی می‌کرده است، سلام دهد آن مرده سلام را نمی‌شنود و جواب نمی‌دهد!! مثلاً اگر معتقد به سماع اموات نزد قبر عبدالقادر گیلانی برود و به او سلام دهد فایده‌ای ندارد و ایشان نخواهند شنید و جوابی نخواهند داد؛ چون او را نمی‌شناسد و حدیث می‌گوید سماع و جواب برای آن دو کسی است که همدیگر را در دنیا می‌شناخته‌اند.

همچنین حدیث می‌گوید که از کنار قبر بگذرد (یمر بقبر) نه اینکه از هر گوشه‌ی دنیا او را خطاب قرار دهد و این نکته‌ای است که باید کسانی که می‌خواهند از مسأله‌ی سماع اموات سوء استفاده کنند بدان توجه داشته باشند.

و نیز از این حدیث سماعی جز سماع «سلام» ثابت نمی‌شود و در این حدیث حرفی از شنیدن دیگر سخنان زائر به میان نیامده است.

گمان می‌کنم این نکات و قیودی که در حدیث باشد برخی را خوش نیاید و سعی کنند که گوش خود را از شنیدن آن فرو بندند و چشم از دیدنش باز دارند و اگر خواننده‌ی محترم چنین حالتی از آنان مشاهده نمود یقین کند که آن‌ها بدنبال حق نیستند و نمی‌خواهند تابع قرآن و حدیث باشند بلکه به دنبال اثبات عقیده‌ی خود هستند و آیات و احادیث را فقط تا جایی می‌پسندند که به نفع‌شان باشد و مؤید عقایدشان باشد و اگر قسمتی از یک حدیث مؤید عقیده‌شان باشد و قسمتی دیگر منکر عقیده‌شان، فقط آن قسمتی را برجسته می‌کنند که به نفع‌شان باشد!

\*\*\*

نتیجه‌گیری

با این توضیحات روشن شد که:

اولاً: سماع کلی و مطلق اموات، تصوّری خرافی و مشرکانه و کاملاً مردود است.

ثانیاً: سماع جزیی مسأله‌ای اختلافی میان علماء می‌باشد و نظر صحیح از آنِ منکرین سماع اموات می‌باشد.

ثالثاً: در سنت صحیح رسول الله ج یک شنوایی خاص و استثنایی برای تمام مردگان ثابت است و آن‌هم عبارت است از: شنیدن صدای نعلین تشییع کنندگان هنگام بازگشت از قبرستان و نیز یک شنوایی خاص و استثنائی در حادثه‌ی چاه بدر که معجزه‌ی رسول الله ج بوده است.

رابعاً: با دلایل قرآن و سنت ثابت شد که غیر از دو مورد استثنایی مذکور، مردگان از هیچ نوع شنوایی دیگری برخوردار نیستند و سماع جزیی نیز تصوّری خطا و مردود می‌باشد.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْـمُبِينُ

مناجات

اللهم يا من يملك حوائج السائلين و يعلم ضمائر الصامتين! يا من ليس معه رب يدعى ويا من ليس له وزير يؤتى ولا حاجب يرشى! يا من لا يشغله سمع عن سمع ولا يشتبه عليه الأصوات ويا من لا يغلطه المسائل ولا تختلف عليه اللغات! اللهم لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العليم الحكيم، اللهم علمنا ما ينفعنا وانفعنا بما علمتنا وزدنا علما وأرنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه واجعلنا مع الحق ولو كان الحق أعدائنا ولا تجعلنا مع الباطل ولو كان مع أمهاتنا و آبائنا و سادتنا و كبرائنا واجعلنا ممن يستمعون القول فيتبعون أحسنه، واجعلنا هداة مهتدين وأدخلنا برحمتك في عبادك الصالحين، آمين يا أرحم الراحمين.

وسبحانك اللّهم وبحمدك نشهد أن لا إله إلا أنت نستغفرك و نتوب إليك

1. - بخاری: 4625. [↑](#footnote-ref-1)
2. - منظور از اینان کسانی هستند که بعد از فوت آن حضرت و در زمان خلافت صدیق، مرتد شدند و ابوبکر س و سایر صحابه‌ی وفادار رسول الله ج با آنان جنگیدند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - تذکر مهم: البته علمایی که معتقد به سماع جزیی اموات هستند به هیچ‌وجه شفاعت طلبی یا حاجت‌طلبی از اموات را جایز نمی‌دانند و منظورشان از تأیید سماع اموات، تلاش برای اثبات جواز شفاعت خواهی و حاجت خواهی از اموات نیست بر خلاف جهال و یا عالم نمایان خرافی‌ای در عصور متأخر که به بهانه‌ی سماع جزیی اموات و یا حتی به خیال واهی سماع مطلق اموات، در پی توجیه شفاعت‌طلبی و حاجت‌خواهی از مردگان هستند. باید دانست که بر اساس دلایل قطعی و محکم کتاب و سنت و اجماع سلف امت، شفاعت‌خواهی و حاجت‌خواهی از مردگان کاملاً مردود و باطل و شرک است و علمای اسلام بر این اجماع دارند و در شرک بودن حاجت‌خواهی از اموات، هیچ‌گونه اختلافی میان علمای اسلام وجود ندارد. جالب اینجاست که الله تعالی در قرآن حکیم راه را بر خرافاتیان و غرض‌ورزان و سوء‌ استفاده‌جویان بسته است و با بیانی بلیغ و واضح و صریح می‌فرماید: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ﴾ [فاطر: 14]: «اگر آن‌ها را به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند و اگر هم بشنوند، توانایی پاسخگویی به شما را ندارند». بله! ای خرافاتیان! اگر فرضاً ثابت شد که مردگان می‌شنوند باز سودی برایتان ندارد چون به فرموده‌ی قرآن: اگر هم بشنوند توانایی اجابت را ندارند! پس چه بشنوند و چه نشنوند فرقی ندارد: شفاعت خواستن و حاجت خواستن از آن‌ها باطل و مردود و بی‌سود است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - در این قسمت از مقدمه علامه البانی بر کتاب «الآیات البینات في عدم سماع الأموات عند الحنفیة السادات» تألیف علامه آلوسی - فرزند علامه آلوسی؛ مفسر شهیر - بسیار اقتباس کرده‌ام. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بدیهی است که گوش سرکفار زنده، اصوات را و من جمله صدای قرآن را می‌شنود و این شنوایی از آنان نفی نشده است بلکه شنوایی قلوب آن‌ها نفی شده است. در دیدگاه قرآن این قلب است که ندای حق را می‌شنود و ادراک می‌کند و این قلب است که حق را دیده و بدان معرفت حاصل می‌کند، به عنوان مثال درباره‌ی بصیرت قلب و کور شدن آن قرآن می‌گوید: ﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ٤٦﴾ [الحج: 46]: «آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا (از دیدن آثار گذشتگان و مشاهده‌ی ویرانه‌های کاخ‌های ستمگران) دل‌هایی به هم رسانند که بدان‌ها فهم کنند و گوش‌هایی داشته باشند که بدان‌ها بشنوند؟ چرا که این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند». بنابراین در آیه‌ی ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾، ناشنوایی و کری قلوب کفار به ناشنوایی مردگان تشبیه شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - حدیث شماره 4539 در صحیح بخاری: «حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، وَقَالَ عَطَاءٌ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي العَرَبِ بَعْدُ أَمَّا وَدٌّ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ، عِنْدَ سَبَإٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ لِآلِ ذِي الكَلاَعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ العِلْمُ عُبِدَتْ». [↑](#footnote-ref-6)
7. - صحیح بخاری: 4859. [↑](#footnote-ref-7)
8. - حج قبل از پیامبر اسلام ج نیز در میان عرب رواج داشته و یادگار شریعت ابراهیم و اسماعیل ÷ که در واقع پدر عرب است، بوده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بخاری؛ حدیث شماره 3682. [↑](#footnote-ref-9)
10. - صحیح بخاری؛ حدیث شماره 3679. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مسلم: حدیث شماره 5116. [↑](#footnote-ref-11)
12. - بخاری: حدیث شماره 1285. [↑](#footnote-ref-12)
13. - السلسلة الصحیحة: 1816. [↑](#footnote-ref-13)
14. - علامه آلبانی می‌گوید در سند این حدیث «یا ارض ربی ...» فرد مجهولی وجود دارد و بنابراین حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - یعنی حضرت عائشه ل معتقد بود که راوی این حدیث دچار توهم شده است چون بنابر آیه ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ أخری نمی‌توان پذیرفت مرده به خاطر گریه دیگران مجازات شود از این رو معتقد بود که پیامبر چنین نگفته و بلکه فرموده است در همان زمان که بستگان مرده کافر یا گنه‌کار بر او گریه می‌کنند، او عذاب داده می‌شود به عبارت دیگر در نظر ایشان، پیامبر هم‌زمانی را بیان نموده نه سببیت را. [↑](#footnote-ref-15)
16. - این حدیث را عبدالرحمن بن زید بن أسلم از پدرش و او از عطاء بن یسار و او از ابوهریره مرفوعاٌ روایت کرده است؛ ابن جوزی می‌گوید: این حدیث ضعیف است و محدثین بر تضعیف «عبدالرحمن بن زید بن أسلم» (که راوی حدیث است) اجماع دارند. علامه ابانی درباره‌ی سند می‌گوید «نقل قول با اختصار»: که ضعیف جداً می‌باشد و علت متروک بودن عبدالرحمن بن زید است، ذهبی نیز این حدیث را تضعیف کرده است.

این حدیث از طریق دیگری از ابوهریره روایت شده است که علاوه بر موقوف بودنش ضعیف و منقطع نیز می‌باشد.

و نیز این حدیث شاهد دیگری از روایت ابن عباس دارد که برخی «من جمله ابن‌تیمیه» به اشتباه آن را صحیح دانسته‌اند که علامه البانی آن را نقد کرده است و علت ضعف این اسناد را بیان نموده است و نقد حافظ ابن رجب حنبلی را نیز نقل نموده است. اگر کسی علاقه‌مند به تحقیق بیشتر درباره‌ی اسناد و طرق این حدیث باشد به کتاب «السلسة الصحیحة» تألیف علامه البانی حدیث شماره 4493 مراجعه کند تا توضیحات مربوطه را مشاهد نماید. [↑](#footnote-ref-16)